

سیر انتقادی در چند کتاب

نویسندگان، مؤلفان، پژوهندگان با وجود وسواس ادبی، گاهی سهو ها و خطاها دارند، و به حکم اینکه انسان جایز الخطاست و معصوم نیست، گاهی در نوشته ها و آثار برگزیده تحقیقی نیز خطا راه یافته و این حقیقت را بما می آموزاند که انسان به مقدار ناچیز معلومات خود مغرور نباشد.

این سطوریکه بعد از مرور در چند کتاب مطبوع می نویسم. عبارت از ذکر چند نکته محدودیست، که مراد از آن تصحیح آنست. نه عیب جویی و آزار فضلا و دانشمندی که هر یکی برای من عزیز و در خور احترامست. بهتر است این نکات را از خود و سهوها و خطاهای خود آغاز کنم. تا دیگر عزیزان گرامی را مقام گله و شکایتی نباشد.

(۱) الطایع باللّه (؟)

زین الاخبار گردیزی را بعد از سعی و تلاش سه ساله از روی دو نسخه مکشوف دنیا در سنه ۱۳۴۷ ش نشر کردم. نسخه آنرا مرحوم مولوی خسته که مرد شاعر و فاضلی بود به نستعلیق هندی نوشت. خود وی هم مرد بصیر بود و ذوقی داشت ادیب و مؤلف و شاعر بود (علیه الرحمه) در نوشتن صحیح آن بسیار کوشید. و من هم کاپی های آنرا پیش از چاپ خوانده و تصحیح کردم. ولی سهوهای در آن روی

در ص ۸۸ عنوان الطایع لله، الطایع بالله چاپ شده، چون در هر دو نسخه منقوله به جای لله، بالله نهاده ام، در حالیکه در جدول خلفاء (ص ۹۵) هم در اصل نسخین الطایع بالله و نوشته مهرش هم بالله ینق الطایع بوده است (ص ۶۲) که از ۳۱۷ تا ۳۹۲ ق خلیفه بغداد بود.

این لقب را خود من در طبقات ناصری (ص ۱ ص ۱۲۳ طبع کابل ۱۳۴۲ ش) بصورت صحیح الطایع لله ابوبکر عبدالکریم طبع کرده ام ولی در ترتیب متن گردیزی ذهول حافظه و سهو روی داده است.

(رک : معجم الانساب و الاسرات الحاکمه زمباور ۳ فوات الوفيات ۳/۲ تاریخ بغداد ۱۷۹/۱۱ بن اثیر ۲۱۰/۸ و غیره)

(۲) حور ملک شاری :

در همین کتاب (ص ۱۸۰) گردیزی می نویسد : سلطان محمود اندر سنه ثلث و اربع مائه غرجستان را بکشاد و شار شاه غرجستان را بیاورد و بند کرد و بشر مستنگ فرستاد.

در پاورقی این مطلب سهوی چنین روی داده : "و مؤخر الذکر (شار شاه بن ابراهیم) حور ملک دختر سلطان علاء الدین جهانسوز غوری را یزنی گرفته بود."

در حالیکه معامله بالعکس است و حور ملک (یا حره نور ملک) دختر شار شاه بود نه علاء الدین و او را همین شاه غوری بزنی گرفته بود. همین مطلب را من در طبقات ناصری (۱/۳۴۹) و هم در تاریخ مختصر افغانستان (۱/۱۳۳ طبع کابل ۱۳۴۶ ش) صحیح چاپ کرده ام :

"شار شاه بن ابراهیم که دخترش حور ملک در حبالت سلطان علاء الدین جهانسوز بود." ولی در پاورقی تاریخ گردیزی چنین سهو فاحش روی داده است.

(۳) کاربون ۱۴ :

در تاریخ مختصر افغانستان طبع کابل ۱۳۴۶ ش که سهوهای طباعتی فراوان دارد. در (ص ۵ سطر اخیر) سهوی علمی از قلم من تراوش کرده و نوشته ام :

"و هنگامیکه زغلهای طبقه پنجم را در تحت شعاع چهار ده قرار داده اند" در حالیکه این تعبیر در باره یافتن عمر مکشوفات باستانی زیر زمینی بکلی باطل است و به طریقه کاربون ۱۴ که کار خالص علمی و فزیکي است عمر زغلهای تپه موندی گک قندهار را در حدود ۲۶۲۵ ق م تعیین کرده اند و این خود سهویست که از عدم بصیرت من در مسایل سائنس واقع شده و فرزندم که آموریده سائنس است مرا باین خطا و تعبیر نادرست متلفت ساخت. و چون هر کس بهر چیز نمی داند. "ای بسا زاده کز پدر داناست"

(۴) لوکری :

در مجله وزین یغما یکی از نویسندگان پخته کار و مشهور و استاد مسلم که مقامش پیش همه اهل دانش عزیز است. به تقریبی نام ابوالعباس لوکری را آورده و در پاورقی نوشته اند : "لوکر در یکمتری گردیز، و این اخیر از دهات غزنین بوده است." (یغما شماره ۳۱۳ ص ۴۶۴). در حالیکه این ابوالعباس لوکری (بضم لام و سکون واو و فتح کاف و در آخر ءء مهمله) منسوبست به لوکر که دیهی بود بین پنج دیه و بر کدز (۱) (قرنین در اطراف وادی مرور ابو نصر محمد بن عبدیان (؟) بن محمد ابن احمد بن ابی العباس بن عمر لوکری بنوفا در مرو ربیع الاول سنه ۵۰۲ ق مدفون سورکران از آنجاست (سمعانی ۳۹۶).

(۵) حمله لشکر اسلام بر افغانستان :

در شماره ۳۱۰ تیر ماه ۱۳۵۳ م مجله یغما نویسنده محترمی می نویسد : "در سال ۹۵۲ (۲۲ هـ) قوای اسلام داخل افغانستان و در ۶۶۳

(۴۳ هـ) به کابل حمله نمود. " این هر دو مقصد از نظر تاریخ سهواست، زیرا بموجب تصریح طبری (۲/۲۵۶) و الکامل ابن اثیر (۳/۲۲) در سنه ۲۳ هـ (۶۵۰ م) هنگامیکه مجاشع بن مسعود سلمی سرلشکر اسلام از سیستان و بست و زمینداور باز گشت در قصر مجاشع او را سرما و برف بگرفت و تمام لشکر او زیر برف شدند و هیچکس نرست (زین الاخبار ورق ۶۰ و تاریخ سیستان ۸۰)

و باز حمله عبدالرحمن ابن سمره بر کابل در سنه ۳۶ هـ (۶۵۶ م) بود. که در همین سال کابل را بگرفتند (فتوح البلدان بلاذری ۴۸۸ و تاریخ سیستان ۸۵).

در همین سطور می نویسد: "افغانستان نخست در برابر قوای عرب و مذهب اسلام (؟) مقاومت نمود" اسلام دین است (Religion) و مذهب (Sect) نیست.

خواننده از این جمله در یافته نمی تواند که مردم افغانستان در برابر کدام مذهب اسلام مقاومت نموده باشند؟ در حالیکه در همان اوقات و اوایل قرن اول هجری مذهبی در اسلام وجود نداشت و مذهب متعدد بعد از آن در قرون آینده بوجود آمدند. در اینجا کلمات خاص دین و مذهب را با مفاهیم محدود خاص فقهی و اسلامی خود نباید با یکدیگر خلط کرد.

همین نویسنده محترم دو سطر بعد می نویسد: "وقتی مردم افغانستان آهسته آهسته بقوانین و اساسات آشنا شدند و آنرا قابل قبول و احترام دانستند نه تنها اسلام آوردند بلکه یک بار دیگر مانند دوره کوشان که افغانستان مرکز تبلیغ اسلام شد. و سلاطین دوره های صفاری، غوری و افغانستان کیش بودایی را با هندی ها یکجا نرو بودند حالا باید هند را مسلمان سازند ... " در حالیکه دوره کوشان پیش از ظهور اسلام هشت قرن قبل آغاز شده بود. دیگر اینکه هیچ یکی از سلاطین صفاری و غزنوی و غوری افغانستان کیش

بودایی نداشته اند و در هیچ یکی از منابع قدیم و جدید به چنین مطلبی بر نخورده ایم. مؤسس سلسله صفاری یعقوب لیث و مؤسس خاندان غزنویان سبکتگین و تمام اجداد سلسله غوریان از عصر حضرت علی (رض) مسلمان بوده اند (طبقات ناصری ۱/۳۲۰)

اینکه اجداد این خاندانها در عصر قبل از اسلام چه دینی و کیشی داشته اند، بیقین معلوم نیست و گمان نمی رود و آثاری هم بدست نیامده که نفوذ کیش بودایی به سیستان و یا غور و یا خراسان غربی رسیده باشد که اسلاف این خاندانها در آنجاها بوده اند.

(۶) آهنگر؟

در مجله یغما طبع تهران شماره ۴ تیر ماه ۱۳۵۳ ش (ص ۲۱۸) نویسنده محترمی چنین می نویسد: "در سنه ۴۰۱ سپاهیان محمود ... غور را (واقع در جنوب شرقی هرات که مورد نزاع دو قبیله از آنان بود به تصرف در آوردند و رئیس ایشان آهنگر معروف به ابن سوری را اسیر کردند. اما آهنگر در زندان خود را مسموم ساخت (زین الاخبار ص ۷۱ ترجمه تاریخ یمینی ص ۳۲۴) واقعه جنگ و اسارت امیر محمد سوری با سلطان محمود و محاصره او در قلعه آهنگران و حبس و بردن او به غزنی به تفصیل در طبقات ناصری آمده و منهاج سراج گوید: "چون تخت بامیر محمود سبکتگین رسید. امارت غوریان بامیر محمد سوری رسیده بود و ممالک غور را ضبط کرده، گاهی سلطان محمود را اطاعت نمودی و گاه طریق عصیان سپردی ... تا سلطان محمود با لشکر گران بجانب غور آمد و در قلعه آهنگران محصر شد ... چنان روایت کنند که او چون اسیر شد از غایت حمیت که داشت طاقت مذلت نیاورد. خاتمی داشت در زیر نگین زهر تعبیه کرده بودند. آنرا بکار برده در گذشت (طبقات ناصری ص ۱۸۲)

باین واقعه حواله زین الاخبار ص ۷۱ هم داده شده. در حالیکه در متن این کتاب ابداء و اصلا ذکر از لشکر کشی محمود بغور و

اسارت و مرگ امير محمد سوری نیست و هم این خاندان امراء و سلاطین محتشم غور به تصریح و تفصیل منهاج سراج در طبقات ناصری همه امیر زادگان قدیم این سر زمین بوده و آهنگران نبودند، و به نویسنده محترم اشتباهی و التباسی در کلمه آهنگران روی داده و این را پیشه امیر محمد سوری شمرده و او را آهنگر قلمداد کرده در حالیکه قلعه آهنگران یکی از مراکز و پایتخت های غور بود و امیر محمد سوری در همین قلعه محصور گشته بود.

و البیرونی موقعیت آهنگران را در بین جبال غور تعیین می کند (منتخبات قانون مسعودی ۲۸) و ابن اثیر در الکامل همین مطلب را تایید می کند که در سنه ۴۰۱ هـ فتح گردید (الکامل ۷۶/۹) و این آهنگران اکنون هم بدین نام در قسمت علیای هریرود به جنوب کاسی بر کنار دریا افتاده و بارتولد شرق شناس روسی همین موقع را آهنگران تاریخی شمارد (جغرافیای تاریخی ۱۰۵) و دی اتلس رایل نقشه ۳۴ نیز تعیین موقع آن شده است. (تاریخ هند ۲۵۳/۱)

بنا برین خانواده امرای غوری و امیر محمد سوری را آهنگر شمردن سهواست، در حالیکه در ادبیات قدیم پشتو مرثیه این شخص غیور بحدیث یک امیر و پادشاه معظم غور موجود است.

(۷) وفات منهاج سراج :

در مجموعه مقالات و بررسیهای دانشکده لهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران دفتر ۱۳ - ۱۶ سال ۱۳۵۲ ش تحقیقی در نسب طاهریان نشر شده که مقاله مفید و جامع است و نویسنده محترم آن هم در استیفای مطلب کوشیده است.

درین مقاله منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری را متوفی ۶۵۸ هـ = ۱۲۹۵ م شمرده (ص ۳۰۶) در حالیکه چند صفحه بعد (ص ۳۱۴) همین مؤرخ را متوفی ۶۹۸ هـ میدانند. ولی این هر دو تاریخ غلطست و منکه ناشر و مرتب و تعلیق نویس این کتابم و شرح حال او

را در آخر کتاب به تفصیل تعلیق کرده ام، تاکنون به دریافت تاریخ و جای وفات و مدفن این مؤرخ جوزجانی قاضی القضاة هند و نویسنده بارع زبان دری مؤفق نشده ام
(۸) وفات ابن مقله :

ابو علی محمد بن علی بن حسین بن مقله وزیر و شاعر و خطاط مشهور در سنه ۲۷۲ هـ در بغداد زاده و سه بار به وزارت رسیده و سه بار نفی شده و عمری را در زندان گذرانده تا که در سنه ۳۲۸ هـ در زندان در کمال عسرت که دست و زبانش بریده بودند مرده است وی سند صلح بین مسلمانان و روم را به خط خود نوشته بود. که تا عصر ثعالبی ۴۲۹ هـ در کلیسای قسطنطنیه محفوظ بود.

وفات این وزیر هنرمند بد نصیب هنگوب در سنه ۳۲۸ هـ است (وفیات الاعیان ۶۱/۲ ثمار القلوب ۱۶۷).

ولی این سنه در مقدمه گلستان هنر طبع بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ ش (ص ۱۱) سهواً ۳۱۸ هـ طبع شده است.

(۹) تاریخ مثنوی خواجه :

در همین مقدمه (ص ۱۶) تاریخ کتابت مثنویات خواجه کرمانی محفوظ موزه برتانیای که بخط میر علی بن الیاس تبریزیست ۷۹۶ هـ طبع شده است. در حالیکه سنه نوشتن این نسخه عزیز یوم الاحد رابع ربیع الاخر سنه ثمان و تسعین و سبعمائنه (۷۹۸ هـ) است در حالیکه همین سهو در باورقی (ص ۵۷) متن کتاب هم تکرار شده است.

(۱۰) وفات صادقی افشار :

هنرمند یست زبردست و کتاب دار عهد صفویه و مؤلف تذکره مجمع الخواص و قانون الصور منظوم در فن نقاشی و غیره، که در باورقی (۱۵۳ گلستان هنر) وقایع حیات او را و نویسنده دانشمند و محترمی نوشته و مینگارد که در سنه ۱۰۰۷ هـ جبراً و قهراً این منصب

را علی رضا عباسی از او گرفت. در حقیقت این اخراج صاوقی از کتابداری داستانی عجیب دارد که جهانگیر پادشاه هندوستان در تزک خود شرح داده. او نفایس و نوادر روزگار که خان عالم (سفیر جهانگیر بدربار صفویه) آورده ... مجلس جنگ صاحبقران با توغتمش خان (پادشاه قیچاق) و شبیه آن حضرت و اولاد و امجاد و امراء عظام ... است مشتمل بر دو بیست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته. کارش بغایت پخته و عالیست و به قلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد، اگر نام مصور نوشته نبودی، گمان میشد که کار بهزاد باشد ... این گرامی تحفه از کتابخانه علیین مکان شاه اسمعیل ماضی و یا از حضرت شاه طهماسب بسر کار برادرم شاه عباس انتقال یافته و صادقی نام کتابدار ایشان دزدیده و بدست شخصی فروخته. قضا را در صفاهان این مجلس بدست خان عالم می افتد و به شاه نیز خبر میرسد ... ببهانه تماشا از او طلب میفرماید. خان عالم هر چند خواست که به لطایف الحیل بگذرانند، چون مکرر بمبالغه اظهار فرمودند، ناگزیر به خدمت ایشان فرستاده، شاه به مجرد دیدن شناخته اند. روزی نزد خود نگاهداشته اند، غایه چون توجه خاطر ما را بامثال این نفایس میدانند که در چه مرتبه است؟ از خواستن نیز در کلی و جزوی بحمدالله که مضایقه نیست، حقیقت را به خان عالم ظاهر ساخته باز به مشار الیه لطف نمودند. (تزک جهانگیری ۲۸۸ طبع علی گر ۱۸۶۲ م.)

با این ترتیب اخراج صادقی از کتابداری چنین بود، ولی تاریخ وفاتش را در پاورقی همین صفحه ۱۵۳ گلستان هنر ازین مصراع میرلهی همدانی :

دگر عجب که دمصبح صادق از شب ما

سنه ۱۰۱۷ هـ بر آورده اند. در حالیکه دگر ۲۲۴ جمع عجب ۷۵ جمع که ۲۵ جمع دمد ۴۸ جمع صبح ۱۰۰ جمع صادق ۱۹۵ جمع از

۸ جمع شب ۳۰۲ جمع ماه ۴۱ مساوی ۱۰۱۸ ق است این مشکل را چنین حل باید کرد که صبح صادق آخرین دم شب ماست و حرف آخر "شب ما" الف است که در جمل ارزش عدد یک دارد. اگر آنرا از عدد ۱۰۱۸ کم کنیم، باقی ۱۰۱۷ هـ می ماند. در صفحه ۱۵۷ همین کتاب بیت ۱۳ کلمه هفت بجای مفت بجاست.

(۱۱) در روضات الجنات :

در کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات تالیف معین الدین محمد زمچی اسفزاری (۸۹۷ - ۸۹۹ هـ) که در سنه ۱۳۳۸ ش به سعی یکی از فضلا و دانشمند مشهوری تحشیه و تعلیق و نشر گردیده مؤلف آن در تاریخ وفات مولنا جامی گوید :

تاریخ وفات شرا تامل نموده شد از نام والقباب ونسبت شریفش مستخرج می گردد که :

"مولنا نورالدین عبدالرحمن جامی سرنهاد" (۱ - ۲۴۰)

در پاورقی این مطلب نوشته شده : "کذا فی الاصل، اما این عبارت بدون تردید مغلوست و به حساب جمل مطابق با تاریخ وفات او نمی باشد ... و تصحیح آن میسر نگردید."

این مصراعیکه تاریخ وفات جامی (۸۹۸ هـ) از آن بر می آید بدون تردید صحیح است و به تصحیح ضرورتی ندارد، و به صورت صحیح تاریخ وفات جامی را افاده می کند بدینطور : به حساب جمل : مولنا ۱۲۷ جمع نورالدین ۳۵۱ جمع عبدالرحمن ۴۰۶ جمع جامی ۵۴ = ۹۳۸ می شود. و اگر حرف اول و سر کلمه مولنا یعنی (م) که ارزش ابجدی ۴۰ دارد ازان براریم ۹۳۸ - ۴۰ = ۸۹۸ باقی ماند که سال رحلت این عارف (جامی) باشد.

در همین کتاب که با دقت عالمانه تحشیه شده، شافلان کنونی هرات بارها شافلان مفلوط چاپ شده (ص ۵۹) و هم نام مؤلف مشهور

طبقات ناصری بجای منهاج سراج که نام خودش منهاج الدین بن سراج الدین باشد. سراج منهاج چاپ شده (ص ۵۸) و باید در پاورقی تصحیح می شد. که خوشبختانه این کار در تعلیقات (ص ۴۰۳) انجام یافته. ولی در همین تعلیق ناصرالدین بن ایلمتمش (کذا) از پادشاهان گورگانیه؟ هندوستان شمرده شده. که نخست کلمه ایلمتمش در خور تصحیح است:

ایل تمش به معنی زبردست و بانی حکومت و عالمگیر بود (تاریخ جهانکشا ۶۱/۲ و نیز رک: تعلیقات طبقات ناصری طبع حبیبي در کابل ۱۳۴۳ ش ج ۲ ص ۴۱۷) دوم این سلطان که منهاج سراج جوزجانی طبقات ناصری را در دهلی برای او نوشته (۶۵۸ هـ) سه قرن قبل از شاهان گورگانی هند سلطنت داشته و موسس سلسله گورگانیه هند ظهیرالدین محمد بابر است که در سنه ۹۳۲ ق از کابل بر هند حمله برده و در جنگ پانی پت سلطان ابراهیم لودی افغان را بکشت و شاهی گورگانی هند را بنیاد گذاشت، زیرا او از اخلاف امیر کورگان بود و منسوب باین لقب تیمور است که معنی داماد دارد.

در تعلیقات این کتاب (۳۹۱/۱) تفسیر فارسی کشف الاسرار و عدع الابرار که از امالی پیرهرات عبدالله انصاری و تالیف ابوالفضل رشیدالدین مبینی در ۵۲۰ هـ است به امام سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی منسوب گردیده که بعد ها بنام مؤلف اصلی در تهران در ده جلد طبع شد.

(۱۲) جغرافیای هرات در جامع حافظ ابرو:

این کتاب عبارتست از اقتباس قسمت جغرافیای هرات در ۴۵ صفحه که از روی دو نسخه خطی قسمت جغرافیای جامع حافظ ابرو در سنه ۱۳۴۹ ش طبع گردیده و حواشی و تعلیقات مفصلی بیش از متن کتاب دارد از (ص ۴۹) تا (آخر کتاب ص ۱۶۲ به شمول فهرس) که درین تعلیقات مطالب بسیار از کتب دیگر راجع به مطالب متن

جغرافیه نقل شده است. ولی در یک جا (ص ۳۰) هنگامی که "از قریه فیروزکوه تختگاه سلاطین غور ذکر می کند و گوید که تا اکنون اثر عمارت ایشان در آن موضع باقیست" این همان فیروزکوه غور است. که در تحت عنوان هرات رود متصل چشت آمده. ولی محشی محترم در حدود یک صفحه پاورقی درباره همین فیروزکوه غور مطالبی از سفرنامه کلاویخو (۱۷۹) نقل می کند، که ابدأ و اصلاً بدین فیروزه کوه غور تعلق ندارد، و کلاویخو هم از این منطقه کوهی نگذشته و راهی هم نبوده که از آن سهولت گذشت.

مطلب کلاویخو از فیروزکوه و حصار آن که تیمور ویران ساخت. فیروزکوه واقع مشرق دماوند ایران در جنوب ما زندان در ولایت کومس است. که در راه سفر کلاویخو واقع بود و به قول وی کوه دماوند بر او مشرف است و آب خوار او در قلعه ودیه فیروزکوه می گذرد و اژهای مازندان است که تیمور آنرا محاصره و تسخیر کرد (سرزمین های خلافت شرقی ۳۹۶ طبع تهران ۱۳۲۷ ش) و موقعیت فیروزکوه را هم همین کتاب در نقشه ۵ تعیین کرده است. بنا برین حلط این دو فیروزکوه و ربط مطالب کلاویخو یا فیروزکوه غور سهویست که از عدم دقت روی داده و این تحشیه یک صفحه یی کلاً بیجاست.

در همین کتاب شعر معروف زوزنی که در کتب جغرافیا و ادب بتکرار آمده. در (ص ۱۲) غلط نقل شده:

هراه اردت مقامی یها

لشتی فضائلها الوافره

به صورت (لشی) فضائلها مغلوط دیده می شود. که در غلطنامه کتاب هم نیست. کذلک در پاورقی همین کتاب (ص ۳۲) نام فاتح معروف عربی عبدالرحمن بن سمره به سمره تبدیل شده و باز همین نام در (ص ۵۸) عبدالرحمن بن سمره قریشی است.

در حالیکه نام صحیح این شخص ابو سعید عبدالرحمن بن سمره بن حبیب بن عبد شمس القرشی است که روز فتح مکه مسلمان شد و در سنه ۵۰ ق در بصره وفات یافت. نام جاهلیت او عبد کلال بود (رک : الاصابه ۵۱۲۵ و دول الاسلام ذهبی ۲۶/۱ و مشاهیر علماء الامصار محمد بن حبان بستی ۲۵)

(۱۳) شار بشین :

دیوان کامل شاعر فحل و بزرگ دری ناصر خسرو قبادیانی بلخی دو بار طبع شده. یکی در سنه ۱۳۳۹ ش در تهران. و دیگر در سنه ۱۳۵۲ به قطع بزرگ در تهران.

درین هر دو طبع این شعر ناصر خسرو را :

مر طغرل ترکمان وجغزی را

با بخت نبود و بامهی کاری

استاده بد، به بامیان شیری

بنشسته بغر در بشین شاری

در بشیر طبع کرده اند (ص ۴۶۸)

در حقیقت شیر لقب پادشاه بامیان و شار هم لقب پادشاه غرجستان بود و به قول کریستن سین شهرگ و شیر و شار مشتق است از اصل خشی یا خشرا یا خشتریاکه در اوستا به ۶۰ بی شاه و امیر و مملکت بود (ساسانیان ترجمه عربی ۴۸۲) و این همان کستره (طبقه جنگی) عصر ویدیست. که بعد ها در کاست های هند مقام دوم را گرفت و مفرس آن کستری یا کهتری است به قول مارکوپولیت کلمه فرس قدیم شار شریه را بیاد میدهد (ایران شهر ۷۹)

منوچهری هر دو لقب را درین بیت جای داده :

پیش از همه شاهانست در ماضی و مستقبل

بیش از همه شیران است درشیری و در شاری

(دیوان ص ۱۰۴)

و البیرونی کلمه شار و شیر را از ماده شاه میدانند (منتخب الصیدنه ۱۱۰).

سهو درینجاست که کلمه بشین را بشیر عربی خوانده و طبع کرده اند. در حالیکه این نام شهر و پایتخت شاران غرجستان بود. که باملاهای مختلف (نشین : مسالک و ممالک اصطخری ص ۲۱۴) و بشین (یاقوت : ۲۷۷/۶) یشین (باب ۹ مقاله ۵ قانون مسعودی شماره ۴۶۹) بشین (حدود العالم ۵۸) ابژن (ارمنی بقول مینارسکی) ابشین (اراضی خلافت شرقیه ۱۹۵) ضبط شده است و ناصر خسرو در این ابیات بر تسلط ترکان و مهی ایشان فسوس ها دارد. و گوید که پیش از این دور نا مسعود در بامیان شیر ایستاده بود و حکم میراند. و در بشین پایتخت غرجستان هم شار بعزو تمکین بر او رنگ حکمرانی نشسته بود.

این شاعر بسایقه ملیت خالص و دری زبانی خود، با سلطه ترکان سلجوقی امثال طغرل و جغزی و تگین و غیره مخالفت و خود گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مرین قیمتی در لفظ دری را

برای تفصیل مزید رک : افغانستان بعد از اسلام ۱۲۱/۱ بعد.

(۱۴) ترکستان نامه بارتولد :

این کتاب بسیار مفید که مملو از افاضات و معلومات وسیع ولادیمیر بارتولد دانشمند فقید شوروی است بهمت مترجم پرکار و ماهر کریم کشاورز از متن روسی طبع اخیر آن در دو جلد و بهمت بنیاد فرهنگ ایران طبع شد. که بهترین منبع معلومات وسیع درباره تاریخ و جغرافیای آسیای میانه شمرده می شود. ترجمه نهایته روان و در خور فهم و شیواست، ولی نامهای اماکن و اعلام که یک بار از فارسی و عربی به روسی رفته و باملای روسی در آمده و بعد از آن واپس به فارسی برگشته، برخی از آن چنان تغییر قیافت داده که :

"گر تو ببینی شناسیش باز"

برای مثال نام دریای "کافر نهان" که تاکنون به همین نام در تاجکستان شوروی شهرت دارد، و هر مسافری که آن کشور را می بیند، نام آنرا از مردم شیرین زبان تاجک می شنود. در تمام ترجمه ترکستان نامه به اشکال مسموخ کفرننگن "کافر ننگن" در آمده که شناسایی آن مشکل است (ص ۱۸۰ تا ۱۸۸) در متن روسی ترکستان بارتولد (ص ۱۲۰ تا ۱۲۵) (KAFIRNIGAN) است که در (ص ۹۹) ترجمه کتاب آبیاری در ترکستان چاپ دانشگاه تهران ۱۳۵۰ ش آنرا: کافرنگان ترجمه کرده اند. در حالیکه در هر جا باید نام اصیل آن کافر نهان حفظ می شد.

این رود در شرق وادی و خشاب یا و خش کنونی جاریست و به آن می پیوندند که در مجرای علیا آنرا رود سرخاب گویند و از وادی الای سرازیر می شود. نام جدید رود منسوب به قریه کافر نهان است که در مجرای علیای رودخانه واقع است (رک: مینارسکی، حواشی حدود العالمه ص ۴۳ ترجمه و طبع کابل ۱۳۴۲ ش)

گویندگان زبان روسی (ه) خفیف را به (ک) و (ه) نفیل را به (ح) تبدیل می کنند. ولی در ترجمه باید تلفظ اهل زبان معتبر باشد مثلا ما باید باخترا را بکتربایی یونانی یا و خش را اوکسس یونانی نگردانیم و پختیا (ولایت جنوبی کابل) را به تقلید جغرافیا نگاران یونانی که مخرج (خ) نداشتند پکتیا نسازیم. نامهای اصیل باید زنده بمانند. تا اصالت آن از بین نرود. از همین قبیل است املای روسی (Great) بجای هرات و (Gissar) بجای حصار و (Gasson) بجای حسن و (Gerieud) بجای هریرود و (Gimalai) بجای همالییا و (Gindukush) بجای هندوکش (kandagar) بجای قندهار (قرار یادداشت جناب دوکتور یعقوب واحدی افغان) که هر یکی باید در

ترجمه باصل رد شود و اگر املای روسی حسن را گسن نویسیم و یا هرات را گرات؟ کار ما بکجا ها خواهد کشید؟
(۱۵) چاهه و بیه:

در زین الاخبار گردیزی طبع این حقیر درباره دو کلمه فوق در پاورقی با تردید سخنی رفته و بیقین نرسیده ام.

اکنون جناب دانشمند گرامی مؤید ثابتی که خود خراسانی است این سرزمین را از نزدیک دیده و گردش کرده درباره این دو کلمه شرحی نوشته اند که به واقعیت نزدیک تر می نماید و درینجا از نامه آن دانشمند آورده می شود:

"در زیر نویس صفحه ۱۶۲ راجع به چاهه توضیحی با تردید مرقوم شده است که در اصل چاهه و در نسخه یی هم چاهنه است در احسن التقاسیم جایی که بنام صاهه در نواحی نساپور ذکر شده که احتمال آن بدینجا می رود."

دانشمند ثابتی می نویسد: چاهه محلی است در سر راه نساپور بسرخس در کنار کشف رود که در پنج فرسنگی رباط سنگ بست (سنگ بست) قرار دارد و این رباط در سر راه شوسه مشهد، افغانستان واقع است. قبر ارسلان جاذب سردار معروف سلطان محمود غزنوی در سنگ بست است و گنبد و مناری دارد به قول اکثر تاریخ نویسها چاهه همان محلی است که بدستور سلطان محمود و بتوسط ابو اسحق گرامی (چهارمقاله عروضی) در آنجا رباطی ساخته شد.

چون صاهه مقدسی معرب چاهه است و اکنون هم این رباط باقیست پس چاهه گردیزی یقیناً همین جایست که در سلسله نساپور و نوقان مذکور است.

در صفحه ۱۶۶ گردیزی آمده که ابوالحسن عتبی براه بیه؟ برفت. درینجا من در پاورقی نوشته ام: که تحقیق کلمه بیه که سه نقطه زیر دارد بدست نیامد.

جناب ثابتی می نویسد: بیهه همین بیهق است که در زمان قدیم آن ولایت را بیهه می گفته اند قاضی در اخیر این اسم اضافه شده ظاهراً از عطایای اعراب است. بیهق را اکنون سبز وار می گویند. گردیزی گوید: ابوالحسین مرفایق و قابوس را و چند سرهنگ دیگر را سوی گرگان فرستاد بحرب بویه، و خود براه بیهه برفت (ص ۱۶۶)

این نظر جناب مؤید صائب به نظر می آید زیرا در حدود العالمه گوید:

"سبز وار شهر کیست خرد بر راه ری و قصبه روستای بیهه است" (ص ۵۶) پس بیهه گردیزی و حدود العالمه یک املائی متحد و یک موقعیت جغرافی دارد.

(۱۶) مقدمات و تعلیقات حدود العالمه:

این کتاب در سنه ۱۳۴۲ ش از انگلیسی ترجمه و از کابل نشر شد. کوشش مترجم محترم آن در خور تمجید و ترجمه چنین کتاب ضخیم و مشکل حوصله حسینی می خواهد.

مترجم هم در ترجمه و هم در صحیح نوشتن اعلام و اماکن و حتی رجوع باصل متون شرقی کوشیده و سعی او مشکور است، نکات ذیل را از آن به غرض تصحیح یاد داشت می کنم.

ص ۱۲ نام کتاب رسم المعمور بجای رسم المامور صحیح است که مسعودی ذکر آنرا دارد.

ص ۴۳ نام صحیح ربنجن بجای ربنجان ممسوخ (رک: حدود العالمه ۶۵)

ص ۱۳۸ نام صحیح چگل که مکرراً چغل چاپ شده (رک: حدود ۳، ۱۰، ۵۳ و غیره.)

ص ۱۷۲ ویس و رامین صحیح ویسا و رامین مغلوط.

ص ۱۸۱ قتیبه فاتح معروف بجای قطیبه مطبوع و نبرک، بحای نیزاک و اناثیه بجای اساسیه.

ص ۱۹۷ شهر شومان روی بقایای دوشنبه واقع شده ترجمه نادرست است در متن انگلیسی.

(ص ۳۵۳) گوید که شومان بر همین جای دوشنبه کنونی واقع بو (On sete of Dushambe) دوشنبه نام جدید است بقایایی ندارد و اکنون هم زنده است و مسئله بکلی بالعکس است.

ص ۱۹۹ افشین خید بن کاوس بجای خیدار.

ص ۲۰۰ مفاتیح العلوم بجای مفتاح العلوم.

ص ۲۰۲ ختل اراضی شرق رود و خشرا تا پنج بدست داشتند در اصل (ص ۳۵۹) انگلیسی مطلب اینست که سر زمین ختل را بر اراضی شرق رود و خش تا دریای پنج مشتمل بود. (Occupied the area of...)

ص ۲۹۸ کلمه به جنگ که مکرراً بدین شکل آمده در سایر مضان بجاناک است (رک: گردیزی ۲۷۱ حدود ۳، ۹، ۵۴ و غیره.)

ماخذ:

(۱) در نسخه واحده بد خط عکسی مرگلیوٹ که در سنه ۱۹۷۰ م ناژ آفست شده. این قسمت سمعانی غلطی های کتابت دارد. مانند اللوکزی، و لوکزه بجای لوکری و لوکر. پنج دیه هم نقاط ندارد و بر کدز حدود العالمه هم یرکدیز است سمعانی در عنوان القرینی (منسوب به قرینه) گوید: هی بلیده علی مرو رودیقال لها بر کدین؟ و انما قیل لها القرینتین. لان فی الذکر کان یقولون بینهما و بین مرو رود (انساب ورق ۴۵۰ الف) مینارسکی اصل نام را قرینین خوانده. زیرا می گوید که گاهی به مرو و زمانی بمرو رود منسوبست (ص ۱۷۰ ترجمه حواشی مینارسکی بر حدود العالمه) اصل نام فارسی بر کدز را که در

حدود العالم آمده نمی توان توجیه کرد. الا اینکه بقرینه ضبط سمعانی پس وند دیز را که در آخر بسا بلاد آمده مانند : گردیز، کهندیز، چاکردیز و غیره همین دز - دژ کنونی بمعنی حصار بشماریم که املاي قدیمه این پسوند در رسم الخط یونانی کتیبه کوشانی بغلان (قرن ۲ م) لیز بود. و ابدال ل - د در کلمات زبانهای ما مطرداست مانند :

دس (هندي) = لس (پښتو) دست = لاس (پښتو) دیوانه = لېونی

(پښتو)

شکل قدیم کوشانی این پسوند لیز اکنون هم در پایان برخی از آسمای بلاد عینا باقیست مانند (شا + لیز) غزنی وروا + لیز (ولوالج معرب) که در کتیبه عصر کوشانی (قرن ۲ م) بغلان برسم الخط یونانی نای مندر و معبد) بگ لنگ را مالیز گفته اند = مهالیز = دژ بزرگ. (۱)